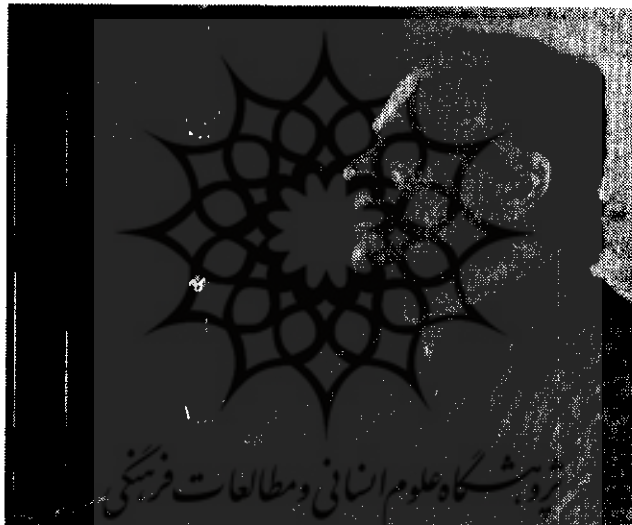


زمان زندگی یا سوار شدن بر زمان

لطف‌الله میثمی

در تاریخ ۲۴ شهریور ۱۳۸۵ مراسم در مسجد حجت اصفهان به مناسبت بیست و هفتمین سال گشت رحلت آیت‌الله طالقانی برگزار شد. در این مراسم مهندس میثمی با عنوان "قرآن و زمان از دیدگاه آیت‌الله طالقانی" به سخنرانی پرداخت که در پایان، از سوی برخی از حاضران، جلسه پرسش و پاسخ درباره موضوع سخنرانی درخواست شد که این جلسه در هفتم مهرماه ۱۳۸۵ مجدداً در اصفهان برگزار شد. آنچه می‌خوانید تقریر شده سخنرانی و پرسش و پاسخ‌های مربوط به جلسه هفتم مهرماه است. گرچه برخی از گزاره‌ها و فرازهای این بحث در شماره‌های ۳۷، ۴۰ و ۴۱ نشریه آمده و بنا بر این تکراری است، ولی از آنجا که درباره این بحث پرسش‌های جدی‌ای مطرح شده، برای ارائه انسجام کلی مطلب، طرح مجدد و کلی آنها را مفید دیدیم. امیدواریم خوانندگان عزیز به‌طور جدی با این بحث برخورد فعال کنند.

انجمن‌های اسلامی دانشجویان تشکیل شد، صحبتی از امام خمینی نبود. مزیت انجمن‌های اسلامی در این بود که نخست، قرآن مدار بود در حالی که در آموزش‌های حوزه‌های علمیه، قرآن مهجور و درس رسمی نبود. دوم، گفته می‌شد آیا هدف از قرآن تنها بیان احکام نماز و روزه است؟ می‌گفتند خیر، این در رساله‌ها آمده است. هدف، احکام اجتماعی قرآن است و این، دومین مزیت نسبی انجمن‌های اسلامی بر حوزه‌های علمیه بود. احکام



"و قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً." (اسرا: ۸۰)

بحث امروز ما طرح مسئله‌ای است که تاکنون در مرحله اظهار نظر صاحب‌نظران باقی مانده است. این بحث با مباحثی که طی این سال‌ها مطرح شده متفاوت است، بحثی برون دینی نیست، درون دینی است و درون پارادایم قرآنی مطرح می‌شود.

نقطه شروع این بحث برای خود من، بن بست است که در

اجتماعی قرآن مواردی چون باب تعقل، باب تحلیل بود. ما می‌خواستیم تحلیل‌هایی اسلامی داشته باشیم. مارکسیست‌ها بر اساس مبانی خود تحلیل داشتند. ما می‌خواستیم ببینیم تحلیل اسلامی چیست؟ یا باب شناخت و سازماندهی مطرح می‌شد، این پرسش طرح می‌شد که آیا ما علمی و دانشی به نام سازماندهی داریم؟ در سال ۱۳۵۴ که سازمان ضربه خورد، آقای مطهری در ۱۰ نوار شناخت خود گفتند که باب شناخت، حدود ۲۰۰ سالی است در دنیای اسلام باب شده است. در آن زمان ما معتقد بودیم بمب شناخت از بمب فیزیکی مهم‌تر است و مطرح می‌کردیم شناخت در اسلام چه جایگاهی دارد؟ اینها مسائل جدیدی بود. در نهضت، قرآن‌مداری و اولویت احکام اجتماعی قرآن بر احکام فردی، انجمن‌های اسلامی ظهور کرد. در بدو تأسیس نهضت آزادی هم توقع این بود که نهضت این‌گونه باشد، چون نهضت آزادی این ویژگی را نداشت - البته نه این‌که این‌گونه نباشد، یعنی تمام نیروهایش این‌گونه فکر نمی‌کردند - پس از سال ۱۳۴۲ بنیانگذاران سازمان به فکر اسلام روش‌مند افتادند و رویکردی به پرتوی از قرآن داشتند

سال ۱۳۵۲ با آن رو به‌رو شدیم و به انحرافی که در سازمان مجاهدین به‌وقوع پیوست انجامید و به گفته مهندس سبحانی ۱۲۰۰ سال جنبش اسلامی را به تأخیر انداخت.

مجاهدین جوانانی مخلص و عاشق و گل سرسبد جامعه بودند که به تأیید همه، از جمله آقایان: آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، آیت‌الله منتظری، آیت‌الله بهشتی، باهنر، گل‌زاده غفوری، آیت‌الله قاضی، جعفری تبریزی، آیت‌الله مطهری و اعضای موتلفه و سید هادی خسروشاهی رسیده بودند، تا جایی که حتی وقتی یک ساواکی، مجرد و حی رامی دید می‌گفت آرزو می‌کنم بچه‌هایم مثل شما باشند، چرا که اهل هیچ خلاقی نیستید و فقط کمی افراطی هستید. یعنی حتی ویژگی‌های اخلاقی آنها روی ساواکی‌ها هم اثر گذاشته بود. حتی یک پرستار ساواک برای سلامتی مراد نانکلی گوسفند نذر او می‌کند.^(۱)

حرکت نواندیشی دینی، از ملاصدرا، سیدجمال‌الدین اسدآبادی، اقبال، عبده، آیت‌الله طالقانی و... شروع شد و ادامه یافت، البته وقتی

از تبیین و پرداخت ۱۳۸۶
از آبان ۱۳۸۶

والهامی از آن گرفتند و با توجه به دنیای روز، باب‌های "شناخت"، "تکامل" و "سازماندهی" را دنبال کردند، یا اقتصاد اسلامی مطرح شد که در نهایت به نگارش کتابی به نام "اقتصاد به زبان ساده" انجامید. کتاب‌هایی چون "راه‌انبیا-راه‌بشر"، "شناخت"، "تکامل" و "تفسیرهای سوره محمد، انفال و توبه" نوشته شد.

این مراحل بسیار مثبت بود و مورد تأیید بسیاری از علمای نواندیش قرار داشت. در سال ۱۳۵۱ شهادت یاران اتفاق افتاد. در سال ۱۳۵۲، پس از آزادی من از زندان، بهرام آرام داستان سازمان را برایش تعریف می‌کرد. او می‌گفت در شهریور ۱۳۵۲ همه در کرج نشستیم و کنگره‌ای تشکیل دادیم. در آن کنگره بهرام، سیاسی، وحید افزاخته، شهرام و شریف واقفی هم حضور داشتند. آنها به این نتیجه می‌رسند که ماکار قرآنی را آغاز کرده‌ایم و کتاب آموزشی ما قرآن بود. فرهنگ قرآنی را هم به جامعه دادیم و توقعی هم به وجود آمده بود، ولی خود ما در آن مانده بودیم؛ که عشق آسان نمود اولی افتاد مشکل‌ها. "مشکل این بود که در ابتدای ورود به قرآن با یکسری مسائلی روبه‌رو می‌شویم. برای نمونه می‌گوییم آیا دیالکتیک به‌عنوان روش برای ما کافی است؟ مرحوم علامه، منطق ارسطو را به‌عنوان روش تعقل پذیرفته بود. نیازی پیدا شد که خود قرآن چه روش تعقلی دارد و به دنبال این نیاز

بودیم. برای نمونه مرحوم سنگلجی کتاب "کلید فهم قرآن" را نوشته بود؛ به نام "محکم و مشابه". خود قرآن هم ادعا دارد که محکم و مشابه کلید فهم و روش تعقل است. امام رضا (ع) می‌گوید باید در روایت‌های ما درایت کرد، روایت‌ها هم محکم و مشابه دارند، حتی اگر بخوایم قرآن را با روایت تفسیر کنیم، در روایت‌ها هم محکم و مشابه وجود دارد. خود قرآن هم به‌ظاهر مدعی است که در آن، آیات محکم و مشابه وجود دارد. تفسیرها هم به این رسیده‌اند تا زمانی که مشابه‌ها را به محکم‌ها ارجاع ندهیم، نمی‌توانیم به قطعیت برسیم. بنابراین باید بررسی می‌شد که محکم و مشابه چیست؟ در اینجا بود که بچه‌ها در آن ماندند. در آن زمان مرحوم لاهوتی هم عضو سازمان بود و به بهرام آرام گفته بود، ۷۰ درصد آیات قرآن مشابه هستند که هیچ (یعنی باید کنار گذاشته شود) و ۳۰ درصد آن هم محکم است. او بود که برای نخستین بار "درصد" را در این زمینه مطرح کرد. تفسیرهای موجود آن زمان را بچه‌ها همه خوانده بودند، بخصوص تفسیر "المیزان" و "فی ظلال القرآن" خوانده شده بود. ثمره همه تفسیرهای المیزان بود. در آنجا هم با نظر خود علامه، در محکومات قرآن، در مجموع

هفده نظر بنیادین متفاوت وجود دارد. بچه‌ها گفته بودند اگر بنا باشد قرآن کتاب آموزش و راهنمای عمل باشد، چه باید کرد؟ چرا که ۷۰ درصد آیات مشابه هستند. علاوه بر نظر آقای لاهوتی، مرحوم علامه هم در المیزان گفته بود باید به آیات مشابه ایمان داشت، ولی به آنها عمل نکرد. در نظر آقای علامه، آیات محکم آنهایی هستند که فقها در آنها شکی نداشته باشند و اجماع روی آن وجود داشته باشد. مثل نماز که در مورد آن در نهایت، فرد احکام رساله‌ها را محکم تلقی می‌کند. چون همه فقها در نفس نماز شکی ندارند، بنابراین محکم است. حال باید دید آیات مربوط به قیامت، توحید، تعقل و تدبیر چه می‌شود، یعنی نقض غرض بود. هویت، این بود که روی احکام اجتماعی کار شود، اما بعد دیدیم محکم، احکام فردی و فرعی است. بحران دیگر این بود که ما با سوره‌های قرآن آشنا شدیم، قرآن به ما می‌گفت:

"...لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتاً عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون." (ص: ۳- ۲) گفته می‌شود بزرگترین گناه این است که چیزی بگویند، ولی به آن عمل نکنند. ما به ۷۰ درصد آیات اعتقاد داشته باشیم و با صوت بلند بخوانیم، اما به آن عمل نکنیم؟! این هم یک بحران بود، بنابراین به این نتیجه رسیدند که اگر به این روال باشد و هفده نظر از محکومات وارد سازمان شود و سازمان هم سازمانی با مشی مسلحانه و زیر فشار صهیونیسم، امپریالیسم و ساواک باشد، هفده

انشعاب با بار مسلحانه از درون آن بیرون می‌آید که به جان هم می‌افتند. بهرام می‌گفت: بهتر است این کتاب را با احترام خاصی که برای آن قائل ایم، کنار بگذاریم و از آموزش‌ها حذف کنیم و به سراغ علم برویم. دست کم علم از نیوتن تا اینشتین، ۴۰۰ سال ثبات داشت و از اینشتین تا پلاتنک هم ۲۰ الی ۳۰ سال ثبات داشت. اگر هم تبصره‌ای خورده، مشخص است. منظور هم علم کلاسیک بود.

بحران دیگر هم شیوه برخورد با آیات ناسخ و منسوخ بود. مطرح می‌شد که آیات منسوخه دیگر کاربردی ندارد. باید به نظریات آن زمان توجه شود. گفته می‌شد منسوخ یعنی آیه بعدی آمده و جای این آیه را گرفته، بنابراین کل قرآن آیاتی دارد که کاربرد ندارد، پس نتیجه گرفته شد که چرا وقتمان را صرف کنیم. اگر بخوایم ناسخ‌ها را هم دنبال کنیم، می‌بینیم مرز مشخصی وجود ندارد که واقعاً چه چیزی ناسخ و چه چیزی منسوخ است. این که آیا آیات نهایی مدینه پس از ۲۳ سال باید آیه نهایی جامعه‌ای باشد که تازه به اسلام روی می‌آورد؟ یا این که هر جامعه‌ای باید مراحل طی کند چون تحریم کم‌رنگ، تحریم پررنگ و تحریم مطلق را طی کند؟ و یا این که برعکس، آیه نهایی تحریم شراب باید در

از سال ۱۳۴۲ بنیانگذاران سازمان به فکر اسلام روش‌مند افتادند و رویکردی به پرتوی از قرآن داشتند و الهامی از آن گرفتند و با توجه به دنیای روز، باب‌های "شناخت"، "تکامل" و "سازماندهی" را دنبال کردند، یا اقتصاد اسلامی مطرح شد که در نهایت به نگارش کتابی به نام "اقتصاد به زبان ساده" انجامید.

کتاب‌هایی چون "راه‌انبیا - راه‌بشر"، "شناخت"، "تکامل" و "تفسیرهای سوره محمد، انفال و توبه" نوشته شد

ما به ۷۰ درصد آیات اعتقاد داشته باشیم و با صوت بلند بخوانیم، اما به آن عمل نکنیم؟! این هم یک بحران بود، بنابراین به این نتیجه رسیدند که اگر به این روال باشد و هفده نظر از محکومات وارد سازمان شود و سازمان هم سازمانی با مشی مسلحانه و زیر فشار صهیونیسم، امپریالیسم و ساواک باشد، هفده انشعاب با بار مسلحانه از درون آن بیرون می‌آید که به جان هم می‌افتند

آغاز هر جامعه‌ای که می‌خواهد یک گام در جهت اسلام بردارد باشد؟ نمره انقلاب الجزایر هم مقابل ما بود که تمام درخت‌های انگور را بریدند و گفتند شراب حرام است. وقتی هم که گندم به جای آن کاشتند، بازده نداشت؛ در نتیجه اقتصاد خراب شد و ناچار شدند از خارجی قرض بگیرند.

مجموعه این بحران‌ها موجب شده که بچه‌ها هویت قرآنی خود را از دست دادند و آن را از آموزش‌ها حذف کردند. راه علم را هم که رفتند، دیدند که علم همه مسائل را حل نمی‌کند. کاخ علم هم چندین بار فرورخته است. در همین راستا بود که فلسفه علمی را دنبال کردند و آثار مارکس مورد توجه آنها قرار گرفت. وقتی انسان هویت قرآنی - دینی را از دست بدهد، محیط‌زده می‌شود، می‌خواهد ببیند در بیرون چه خبر است. در بین مکتب‌های موجود، مکتبی که عصیانگری داشت و مبارزه می‌کرد و از سویی زیر شکنجه مقاومت می‌کرد و در دنیا صدا کرده بود، مارکسیسم بود. این مکتب، هم در شوروی و هم در چین، ویتنام و کوبا پیروز شده بود. چه‌گوارا و هوشی مینه نمادی برای جوانان و حتی مورد تأیید دکتر شریعتی بودند. در شاخ آفریقا جنبش‌های مارکسیستی فعال بودند.

به هر حال ساده‌گزینی شد و ما با بحران‌هایی که پیش از آن در ایران دیده نمی‌شد، روبه‌رو شدیم. در سال ۱۳۵۴، بحث نجس و پاکی و جدایی هارخ داد، به طوری که سر بازجوی ساواک، رسولی، گفته بود خط‌مشی ساواک سه مرحله دارد: نخست این که مارکسیست‌ها را از مسلمانان جدا کنیم، دیگر این که در مارکسیست‌ها اختلاف بیندازیم و در نهایت در مسلمان‌ها اختلاف بیندازیم. حال ببینید پس از انقلاب، مسلمانان یکدیگر را حذف نکردند؟ اوایل انقلاب جدایی‌ها کامل بود. در بین مارکسیست‌ها هم خیلی اختلاف پیش آمد، یعنی تا درصد زیادی خط ساواک تحقق پیدا کرد.

همان‌طور که گفته شد این، زاویه ورود ما به این بحث و انگیزه من از مطرح کردن آن بود. بعد هم سال ۱۳۵۱ در زندان روی آن کار کردیم. مسعود رجوی هم در زندان قصر جزوهای نوشت - البته کار جمعی بود، اما به قلم مسعود رجوی - با عنوان "دینامیزم قرآن". در آن مطرح شده بود که محکم

زیر بناست و متشابه رو بنا، یعنی تا این حد از انسجام پیش رفته بود. دیالکتیک تاریخ و دیدگاه‌های مارکس در آن نقش داشت. خود مارکس هم معتقد است گاهی زیر بنا و گاهی رو بنا اصل است و رابطه متقابل زیر بنا و رو بنا را هم می‌پذیرد. در مورد محکم و متشابه نمی‌شد اینها را مطرح کرد. وقتی من آن را به زندان شیراز بردم، مهندس سبحانی آن را خوانده بود و مطرح شد که بحث جسورانه‌ای است و جرأت می‌خواهد که انسان آن را مطرح کند. ضمن این که ظاهر آن را پذیرفت، ولی گفت این دیدگاه تاریخی را نمی‌شود حاکم بر قرآن کرد.

در زندان شیراز هم روی این مباحث بحث می‌کردیم. در سال ۱۳۵۲ که بیرون آمدیم، به نقل از بهرام آرام با چنین بحرانی

آشنا شدم. من مدت کمی بیرون بودم. سال ۱۳۵۵ در زندان قصر روی آن فکر کردم و بچه‌ها به‌طور جمعی روی آن کار می‌کردند. پس از پیروزی انقلاب در اصفهان شش جلسه در مورد محکم و متشابه داشتیم. آخرین جلسه بچه‌ها به جنگ رفتند. پس از تعطیلی "راه مجاهد" در سال ۱۳۷۲، حدود ۲۰ نفری بودیم که به مدت دو سال روی آن کار کردیم و با منبع جدیدی که همان "پرتوی از قرآن" بود آشنا شدیم. آقای طالقانی در زندان اوین با بچه‌هایی که تغییر ایدئولوژی داده بودند، صحبت کرده و همراه با توشه‌گیری از آل عمران آن را در زندان اوین نوشته بودند که پس از انقلاب چاپ شد. ما دو سالی روی آن کار کردیم. جزوهای در ۷۰ نسخه برای نظرخواهی تکثیر کردیم. در دور دوم نیز ۱۰۰ نسخه برای نظرخواهی دادیم. حرکتی در بستر زمان شد تا در نهایت در سال ۱۳۸۳ مجدداً نشست پنج‌نفره داشتیم که به صورت کتابی با عنوان "زمان در متن دین" نوشته شد.

آیت‌الله طالقانی در اینجا دعا‌هایی دارد که به نظر من تا این لحظه از زمان بسیار قانع‌کننده است و اگر ما دعا‌های ایشان را داشتیم، در سال ۱۳۵۲ دچار این بن‌بست‌ها نمی‌شدیم. در جامعه ما بحرانی وجود دارد: عده‌ای می‌گویند دین برای انسان است و عده دیگری می‌گویند انسان برای دین. کتاب "انقلاب در دو حرکت" مهندس بازرگان این موضوع را شکافته است. روشنفکران عمدتاً می‌گویند دین برای انسان است و حوزوی‌ها و نظام حاکم می‌گویند انسان برای دین. حال کدام برداشت از دین باید مطرح شود؟ آیت‌الله طالقانی و بویژه امام می‌گویند دین و قرآن، وقتی نازل شد که انسان پرسش‌گری مانند پیامبر اکرم (ص) بود. پیامبر تا آن چنان دعا می‌کرد و پرسش‌گر نشد و استعداد دریافت وحی را نیافت، وحی‌ای نیامد. آن وحی که آمد، قرآن نازل می‌گردد و به انسان دعا می‌دهد، قرآن صاعد گفته می‌شود. در یک کلمه می‌گویند تا قرآن صاعدی نباشد، قرآن نازل نخواهد بود. در اینجا نخست خدا وارد معاملات می‌شود. یعنی محور این پرسش‌گری و دعا می‌شود، خداوند خالق است. در تفسیر مرحوم طالقانی - و در کل در این نحله - در خدا شکی نیست و نمی‌خواهند خدا را اثبات کنند. خدا، خالق است و شیطان هم این خدا را قبول دارد. "خلقتنی من نار" یکی از اشتباهات ما این بود که خدا را اثبات می‌کردیم. در این حالت خدا به جای این که خالق باشد، مخلوق می‌شد ما خود را محور می‌کردیم و با تراوشات ذهنی مان خدا را خلق می‌کردیم.

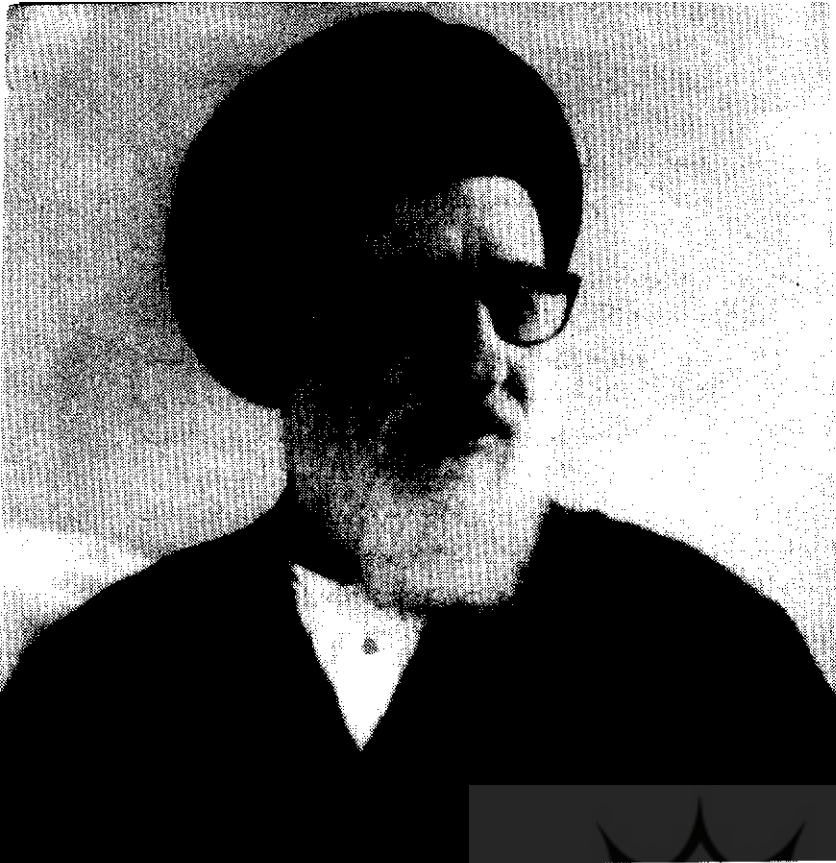
این تعریف از انسان، این پارادوکس را در جامعه ما حل می‌کند. "هو الذی انزل علیک الکتاب"، اوست که این کتاب را به تو ای محمد (ص) که دعا می‌دهد و می‌خواهی بدانی، نازل می‌کند. آیه ۴ و ۳ آل عمران هم می‌گوید خداوند قرآن را بر تو نازل کرد، انجیل و توراتی بوده است. این هر دو، کتاب هدایت و نور بوده‌اند و قرآن، فرقان است.^(۱)

به نظر من برای شخص پیامبر هم این پرسش مطرح می‌شود که اگر تورات، کتاب

آیا آیات نهایی مدینه پس از ۲۳ سال باید آیه نهایی جامعه‌ای باشد که تازه به اسلام روی می‌آورد؟ یا این که هر جامعه‌ای باید مراحل چون تحریم کپ‌رنگ، تحریم پررنگ و تحریم مطلق را طی کند؟

وقتی انسان هویت قرآنی - دینی را از دست بدهد، محیط‌زده می‌شود، می‌خواهد ببیند در بیرون چه خبر است. در بین مکتب‌های موجود، مکتبی که عصیانگری داشت و مبارزه می‌کرد و از سویی زیر شکنجه مقاومت می‌کرد و در دنیا صدا کرده بود، مارکسیسم بود

از دیدگاه مکتب‌های مختلف
۱۳۸۶
مبارزات قرآنی



هدایت و نور است، چه نیازی به انجیل است و اگر انجیل کتاب هدایت است، چه نیازی به قرآن می باشد. این غیر از این است که انجیل تحریف شده. قرآن به احیای انجیل و تورات اشاره نمی کند، بلکه خود انجیل و تورات را کتاب هدایت و نور می داند. با این تفسیر چند شق در جامعه به وجود می آید: اگر این سیر قابل قبول است، پس از قرآن هم باید کتاب جدیدی بیاید. اشاراتی هم در این زمینه شده که اگر پیامبر عمر طولانی تری داشت، قرآن حجیم تری داشتیم و بهتر بود. به این ترتیب خاتمیت هم زیر سوال می رود. این مسئله برای خود پیامبر هم مطرح بوده که آیات هفتم و هشتم آل عمران پاسخ این نیاز پیامبر است. "هو الذی علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات." (آل عمران: ۷) بحرانی که در تفسیرها وجود دارد و در کنگره ای هم که به ابتکار محقق داماد در مورد محکم و متشابه تشکیل شد، در مورد آن همه علما توافق داشتند، این است که در طول تاریخ محکم و متشابه مرز مشخصی نداشته و در زمانی چیزی محکم بوده که در زمانی دیگر متشابه شده است یا به عکس. این مرز مواج نشان می دهد این روش که یکسری آیات، متشابه و یکسری محکم هستند، کمی جای تأمل دارد. مرحوم طالقانی در اینجا

بحشی گرامری و صرف و نحوی کرده و گفته مفسران محترم می گویند: در فراز "منه آیات محکمات" این ضمیر "ه" به خود قرآن برمی گردد، یعنی از درون قرآن، یکسری آیات محکم هستند و "آخر متشابهات" و دسته دیگر آیات متشابه هستند. مرحوم طالقانی می گوید: "این 'من'، 'من بعضیه' نیست و 'بخشی از آن' معنی نمی دهد، بلکه به معنای نشأت گرفتن است. "منه" یعنی نشأت گرفته از اوست. این ضمیر "ه" به هو الذی برمی گردد. اوست خدای که خالق است و قرآن را نازل کرده و این آیات محکم از اوست. "منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات." این زاویه ای است که آیت الله طالقانی نسبت به بقیه مفسران دارد. بنابراین می گوید محکم از متشابه جدا نیست. محکمات مادر کتاب هستند، هن ام الکتاب. آقای طالقانی "آخر" را به معنای زمانی می گیرد، یعنی آنچه پس از آن است و از دل آن به وجود آمده، متشابهات است. همین تعبیر را آیت الله جوادی آملی در رادیو گفت که محکم، مادر است و متشابه را می زاید. آیت الله طالقانی می گوید: "محکم در متشابه موج می زند." اول این که محکم و متشابه از هم جدا نیست. دوم این که محکم در متشابه موج می زند و سوم این که هر متشابهی هم دیدیم باید محکم را در آن

بیابیم و چهارم این که هم محکم از سوی خداست و هم متشابه.

مشکلی که حل می کند این است، یک جوان که در برابر قرآن قرار می گیرد، نمی گوید آیات متشابه کاربرد ندارند، باید ایمان داشت و عمل نکرد. ۷۰ درصد که متشابه هستند که هیچ، برویم سر محکمات. اما در این انسجام کل مجموعه قرآن در اینجا جای تأمل دارد و در عین حال انسجامی هم دارد.

در این باره دیدیم هم نسخ و هم منسوخ، هم محکم و هم متشابه کاربرد دارند. این برکتی بود تا به کل قرآن تردید نکنیم و روی آن کار کنیم. آقای طالقانی با این که در زندان بوده و بر اساس حافظه خود کار کرده، دیدگاه های مختلف مفسران را پیرامون محکم و متشابه ذکر کرده است. این که محکم ها اصول هستند و متشابهات فروع، یا این که محکم فروع و متشابهات اصول. محکم حروف مقطعه ابتدای سوره هاست. محکم، جوهر و متشابه، عرض است، یا یکی باطن و دیگری ظاهر است.

از آنجاکه این نظریه ها محکم و متشابه را از هم جدا می کنند، ایشان می گوید هیچ راهبرد و کاربردی از آنها بیرون نمی آید. آیت الله طالقانی می گوید وقتی یک کتاب بخواهد جاودانه و راهنمای عمل و هدی للناس باشد، لازمه آن این است که آیات متشابه داشته باشد. لازمه این که این کتاب

محکم از متشابه جدا نیست. محکمات مادر کتاب هستند

آیت الله طالقانی می گوید: "محکم در متشابه موج می زند." اول این که محکم و متشابه از هم جدا نیست. دوم این که محکم در متشابه موج می زند و سوم این که هر متشابهی هم دیدیم باید محکم را در آن بیابیم و چهارم این که هم محکم از سوی خداست و هم متشابه

لازمه این که این کتاب در همه دوره ها راهنمای عمل باشد و فقط مربوط به دوره شبانی یا فتو الیسم و یا پرولتاریا نباشد و در همه دوره ها کاربرد داشته باشد، وجود آیات متشابه است

در همه دوره‌ها راهنمای عمل باشد و فقط مربوط به دوره‌شعبانی یا فتودالیسم و یا پرولتاریا نباشد و در همه دوره‌ها کار برد داشته باشد، وجود آیات متشابه است.

از نظر ایشان، آیات متشابه نیز با عنصر زمان مرادف است، بنابراین، این بحران که در تمام مذهبی‌ها بوده که اگر دین ثابت است پس تکلیف تکامل و تحول و زمان چه می‌شود، حل می‌گردد. بسیاری دین و شریعت را ثابت می‌دانند. در قبض و بسط هم دکتر سروش می‌گوید، شریعت ثابت است و فهم ما از شریعت است که متحرک است و می‌تواند قبض و بسط یابد. بنابراین وقتی شریعت ثابت باشد، جایگاه عنصر زمان و تکامل چه می‌شود؟ اینجاست که یا باید دین گریز شویم و تکامل را قبول کنیم یا دین را بپذیریم و تکامل را رد کنیم. آقای طالقانی به حق - من وقتی مطلب ایشان را می‌خواندم، گویی به آرزویم رسیده بودم - می‌گوید قرآن، قانون بیانگر تکامل و گویش آفرینش است. لازمه جاودانه بودن قرآن نیز این است که عنصر زمان، جایگاهی در متن مکتب داشته باشد.

در میان مکانی که من تا این لحظه خوانده و پرسیده‌ام، مکتبی وجود ندارد که برای زمان جایگاه والا بی در متن خود قائل باشد، البته وقتی می‌گویم "در متن مکتب" یعنی این که مکتب ادعا کند راهنمای همه ادوار است. مارکسیسم هم که ادعای جهانشمولی داشت، پس از قفسه چین دیدیم که آن راه را نرفت. درگیری استالین با مانو این بود که تو هم باید همان راه شوروی را پیش بگیری. مانو گفت، این ویژگی چین است که یک جامعه دهقانی است؛ این یعنی همان توجه به عنصر زمان. وقتی بگوید جامعه ما با جامعه شما تفاوت دارد و در بستر تکامل هر چیزی با چیز دیگر تفاوت دارد و هر مملکتی ویژگی بومی خاصی دارد، یعنی عنصر زمان مطرح شده است. مانو عنصر زمان را به عنوان تبصره‌ای به دکتترین مارکسیسم اضافه کرد، ولی در دل مکتب، عنصر زمان وجود نداشت، اگر چنین عنصری بود، استالین با انقلاب چین دعوایی نداشت، پیش از این می‌گفتند هر چیز چهار

بعد دارد؛ طول، عرض، ارتفاع و زمان. زمان را بعد چهارم می‌دانستند، یا معتقد بودند باید تحلیل کرد و در ظرف زمان و مکان برد. اما بعدها ملاحظه‌ها و پس از او اینشتین گفتند زمان و ماده از حرکت جدا نیستند. من فکر می‌کنم بحثی که آقای طالقانی از درون قرآن و پارادایم دینی مطرح می‌کند، نخست مشکلات تفسیری را حل می‌کند و دوم، می‌تواند چیزی به جامعه بشری عرضه کند. قرآن این مزیت نسبی را دارد که زمان را در بطن خود منظور کرده است. چنین نیست که دینی خشک و خالی باشد و شریعت ثابت و صامتی باشد گویی که ایستاست و پس از آن عنصر زمان به آن تحمیل شود، یعنی زمان زده شویم. اگر با این دیدگاه برویم، دین در برابر رنسانس هم رنسانس زده می‌شود یا غرب زده می‌شویم. ولی اگر زمان و دینامیزم

در دل خود قرآن باشد می‌توانیم سوار بر زمان و زمان ساز باشیم و برگ زرینی به تاریخ اضافه کنیم، برای نمونه آنجایی که امر دائر بوده که حضرت یوسف (ع) به زندان برود یا به آن زنان کام دهد گفت: "رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه..." (یوسف: ۳۳). وقتی عامل خدا را وارد کنیم، از آنجا که خدا ازلی و ابدی است و نمی‌تواند متعلق به زمان خاصی باشد، به صورت متدلوزیک به خدا وصل می‌شویم و از او الهام می‌گیریم، بنابراین صاحب متدی جاودانه می‌شویم. یوسف (ع) می‌گوید زندان خوش‌دارتر است برای من تا آنچه که آنها می‌گویند. با این کار زمان را در استخدام گرفت و زمان ساز شد. نقطه عطفی که در او بود و گزینشی که کرده، این گزینش عنصر ساز شد. بنابراین درست نیست بگویم دین، عنصری و شرایطی است و تابع زمان و مکان است، بلکه خود دین زمان ساز است و این مزیت دین است. مرحوم طالقانی در توشه‌گیری‌اش از قرآن این مطلب را به ما عرضه کرده است.

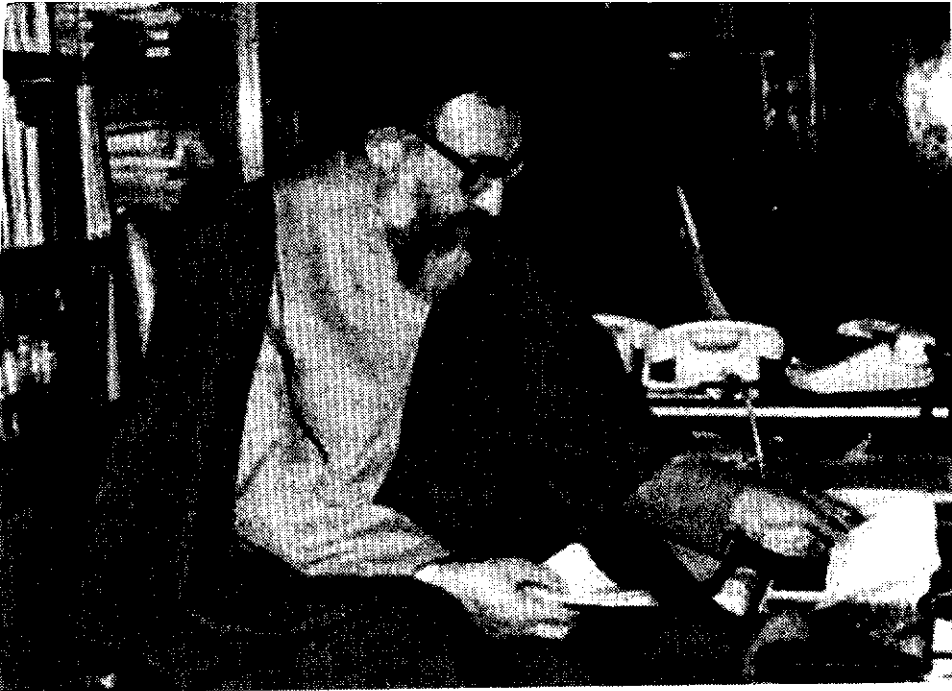
دکتر سروش در نظریه قبض و بسط خود می‌گوید دین در دسترس نیست، یعنی از ابتدا دین از راهنمای عمل بودن خارج می‌شود. ماکه در سال ۱۳۵۴ - ۱۳۵۳ با این بحران‌ها رو به رو بودیم می‌فهمیم این جمله که دین در دسترس نیست، یعنی از ابتدا باید دین را کنار گذاشت. دیگر این که می‌گوید آنچه در دسترس ماست، معرفت دینی است؛ یعنی فهم ما از دین. فهم ما از دین هم دچار قبض و بسط می‌شود. بر "عروالموتقی" هم صد حاشیه نوشته‌اند و هر کس از آن فهم جدیدی دارد. قبض و بسط در فهم شریعت چیز جدیدی نیست. آنچه طالقانی مطرح می‌کند، قبض و بسط در خود دین است. یعنی می‌گوید تورات و انجیل کتاب هدایت و نور است، چرا برای حضرت محمد (ص) کافی نیست و باید قرآن بیاید؟ این مسئله بسیار مهم‌تر است. یا این که حضرت عیسی (ع) می‌گوید "...لا حول لکم بعض الذی حرم علیکم." (آل عمران: ۵۰)^(۳) من آمدم بعضی از چیزهایی که برای شما حرام بوده را حلال کنم. برای نمونه گوشت شتر بر یعقوب حرام بوده، چرا که مریض‌اش کرده است، در حالی که در آن زمان مسموم بوده و بعد از مدتی نباید رویه نخوردن گوشت شتر را ادامه داد. "کل الطعام کان حلالاً لبنی اسرائیل الا ما حرم اسرائیل علی نفسه..." (آل عمران: ۹۳) آیت‌الله طالقانی می‌گوید اصل بر حلیت است. مگر این که امری پیش آید و به طور موقت حرام شود. بنابراین مشاهده می‌شود این دینامیزم در دل پارادایم دینی است و قبض و بسط در خود دین است، نه این که بگویم شریعت ثابت است و فهم ما دچار قبض و بسط است. آقای طالقانی می‌گوید پیامبر بشری بود که دعامند و پرشش‌گر و قرآن صاعده شد. پس از آن قرآن بر او نازل شد، یعنی تا این حد انسان دعامند را در متن دین مهم می‌کند و قرآن به خاطر انسان دعامند نازل شده است.

ما بر این باوریم دین و از جمله قرآن مخلوق خداست و خدا نیست. این دین

قرآن، قانون بیانگر تکامل و گویش آفرینش است. لازمه جاودانه بودن قرآن نیز این است که عنصر زمان، جایگاهی در متن مکتب داشته باشد

وقتی عامل خدا را وارد کنیم، از آنجا که خدا ازلی و ابدی است و نمی‌تواند متعلق به زمان خاصی باشد، به صورت متدلوزیک به خدا وصل می‌شویم و از او الهام می‌گیریم، بنابراین صاحب متدی جاودانه می‌شویم

آنچه طالقانی مطرح می‌کند، قبض و بسط در خود دین است



مخلوق، از ذهن پیامبر رد شده و پیامبر — به عنوان بشری که کفار هم بشر بودن او را قبول دارند و خدا هم به او گفته بگو من بشر هستم، "قل انما انا بشر مثلکم." — آن را فهم و اجرا کرده است. بنابراین وقتی دین از ذهن بشری رد شده و آن را فهم و اجرا کرده، آیا این دین می تواند غیر قابل دسترس باشد؟ نمی تواند، چرا که دین اجرا شده و انبیا و ائمه (ع) آن را فهم و اجرا کرده اند. برای نمونه حضرت علی (ع) قرآن ناطق است. حدیث نقلین نیز همین را می گوید که قرآن و عترت از هم جدا نیستند. یعنی توسط یک انسان اجرا شده و نشان می دهد دین در دسترس است.

این تحول در فهم دین و احکام در خوزهها هم بوده و تفسیر آقای مکارم با تفسیر علامه تفاوت زیادی دارد. تفسیر آقای طالقانی با هر دوی اینها متفاوت است. سخن این است که آیا دین راهنمای عمل است یا نه؟ چیزی که طالقانی در نظر دارد راهنمای عمل کردن دین است.

آیه این گونه ادامه پیدا می کند که "...فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون امانا به کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولوا الالباب." (آل عمران: ۷)

آقای طالقانی در توشه گیری این قسمت معتقد است گروه زیغیون یا کج دلان در دلشان و گزینش شان کجی هست و عامدانه و با شناخت کامل کج دل هستند. در چند جمله می گوید، کج دلی و کج اندیشی و فتنه جوئی و تأویل یابی، مانع فهم قرآن است.

تفسیرهای گویند عدلای هستند که در متشابهات شک می کنند و آنها را نمی پذیرند. در حالی که ایشان می گوید کج دلان هم در محکمت قرآن و هم در متشابهات قرآن شک می کنند و حرف دارند. یعنی از دل محکمت هم می خواهند فتنه جوئی کنند و تأویل "من عندی" بیرون بیاورند.

تأویل یعنی به اول برگرداندن. تأویل مصدر است که مصدر ثلاثی آن "أول" است. طالقانی می گوید جوهر تأویل، اول است یعنی "بازگشت" نه "بازگرداندن"، منظور این است که همه پدیده ها به سوی خدا بازگشت دارند. کار مفسر این است که این بازگشت را کشف کند. به عبارتی باید

گیوه ها را ورکشد و در آزمایشگاه تاریخ برود تا ببیند جامعه چه حرکتی دارد، چرا که حرکت بسوی خداست. نه این که عدلای به نام مفسر بنشینند و دستگاه فکری برای خود اختراع کنند — مانند دستگاه معرفتی جاری — پس از آن به کمک این دستگاه فکری بگویند متشابه را به محکم ارجاع می دهیم. آیت الله طالقانی می گوید این کار کرد ندارد و تأمل برانگیز است و در واقع این دستگاه معرفتی شماست که این کار را می کند. "المیزان فی تفسیر القرآن" مرحوم علامه می گوید میزان و کلید فهم ما در قرآن، منطق

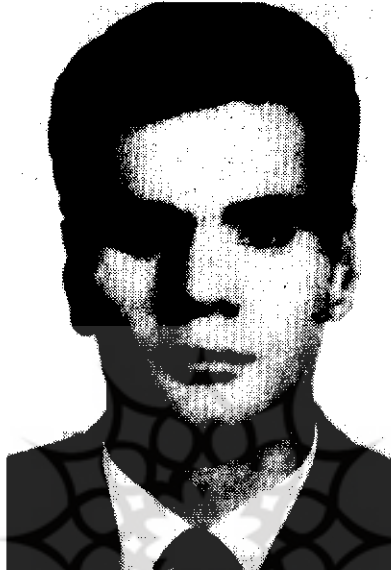
ارسطوست. در واقع منطق ارسطوست که محکم ایشان را تشکیل می دهد و آیه ای را به آیه دیگر ربط می دهد. تفسیر آیه به آیه یعنی این که آیه اول به رب ارجاع شود و از رب به آیه دوم برود. یعنی کسی که آیات را خلق کرده مبنای محور باشد و نه ذهن مفسر و نه دستگاه معرفتی او. مرحوم طالقانی می گوید آنها که کج دل و کج اندیش اند، هم در آیه محکم تردید می کنند و هم در آیه متشابه. در اینجا نکته ای هست که آقای طالقانی گوشه ای از آن را گفته است و آن این است که "تشابه" را کج دلی تعبیر کرده که غیر از "متشابه" است. تشابه مصدر فعل است، ولی متشابه، اسم است، مفسران به این توجه نکرده اند. آقای طالقانی توجه کوچکی به آن کرده اند و ما هم در کتاب "زمان در متن دین" آن را بسط داده و تئوریزه کرده ایم. "تشابه قلوبهم" یعنی قلبشان تشابه کرد و عامدانه و عالمانه کاری را جابه جا کرد و تحریف کرد. "فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه." تشابه هم در محکم و هم در متشابه است. این

دین و از جمله قرآن مخلوق خداست و خدا نیست. این دین مخلوق، از ذهن پیامبر رد شده و پیامبر — به عنوان بشری که کفار هم بشر بودن او را قبول دارند و خدا هم به او گفته بگو من بشر هستم، "قل انما انا بشر مثلکم." — آن را فهم و اجرا کرده است. بنابراین وقتی دین از ذهن بشری رد شده و آن را فهم و اجرا کرده، آیا این دین می تواند غیر قابل دسترس باشد؟ نمی تواند، چرا که دین اجرا شده و انبیا و ائمه (ع) آن را فهم و اجرا کرده اند

کج دلان هم در محکمت قرآن و هم در متشابهات قرآن شک می کنند و حرف دارند. یعنی از دل محکمت هم می خواهند فتنه جوئی کرده و تأویل "من عندی" کنند

مزیت قرآن است که نشان می‌دهد گروه‌های کج‌دل حتی می‌توانند در همه محکومات شک کنند. ما معتقدیم قرآن بهترین قانون است و محمد (ص) بهترین مجری آن است و به خدا اتصال دارد، اما باز گروه‌های کج‌دل هستند که این مقوله را بر نمی‌تابند. یعنی این گونه نیست که بهترین قانون و بهترین مجری با کسانی رو به رو نشود که کج‌دلی دارند. علت آن هم این است که خداوند به ملائکه گفت سجده کنید، ولی شیطان بر نطافت و عامدانه به آدم سجده نکرد و در برابر اصرار خداوند، مقام و صلاحیت آدم را انکار کرد، وقتی شیطان به موجود صلاحیت‌داری مثل آدم سجده نکرد، بنابراین در طول تاریخ این پدیده استمرار خواهد داشت. می‌بینیم در برابر قرآن هم که بهترین قانون است، گروه‌های کج‌دل و کج‌اندیش و فتنه‌جو قد علم کردند، چه رسد به قانون اساسی. یعنی این برای عصر ما، هم برای قانون اساسی مشروطیت و هم برای قانون اساسی جمهوری اسلامی راهنمای عمل است. ما به طور کل در برابر قانون مشروطیت هم اشتباه کردیم. یعنی مجری آن شاه بود و اجرایی کرد، در حالی که قانون به طور نسبی چیز خوبی بود. بعد که بر اثر انقلاب گروه‌های کج‌دل و کج‌اندیش ضربه سختی خوردند، باید دقت می‌کردیم. آیت‌الله طالقانی در مراسم شب‌های قدر سال ۱۳۵۸ - در کاخ سعدآباد - گفت اگر دو، سه ماده از قانون اساسی مشروطیت را عوض می‌کردیم، همان قانون خوب بود، یعنی اگر سلطنت موروثی و... را از آن حذف می‌کردیم، بقیه آن مناسب بود و نیازی نداشت وقت طلایی ملت صرف خبرگان قانون اساسی شود. همین قانون اساسی جمهوری اسلامی را هم دیدیم در این هشت سال اخیر با چه برخوردهایی رو به رو شد. بعد از دوم خرداد ۱۳۷۶، عبور از قانون، عبور از دین، خاتمی و اصلاحات را مطرح می‌کردند، بدون این که توجه شود این شعارها در خدمت گروه کج‌دل و کج‌اندیشی بود که هیچ قانونی را بر نمی‌تافتند. کسی که درآمد بادآورده ترانزیت مواد مخدر را در دست دارد، خودش را بالاتر از قانون می‌داند و اگر خدا و انبیا هم قانونی را تأیید کنند او هم چون شیطان، آن قانون را بر نمی‌تابد. قرآن این مزیت نسبی را ارائه می‌دهد. نخستین بار هم آن را در تاریخ مطرح و تئوریزه کرده که کج‌دلان در همه جا هستند و ما باید ابتدا تکلیف اینها را تعیین کنیم. قانون، قانونی است که علما و مبارزان به

از هیئت و خرداد ۱۳۸۶
ایمان‌آوران



همه پدیده‌ها به سوی خدا بازگشت دارند. کار مفسر این است که این بازگشت را کشف کند. به عبارتی باید گیوه‌ها را ورکشد و در آزمایشگاه تاریخ برود تا ببیند جامعه چه حرکتی دارد، چرا که حرکت به سوی خداست. نه این که عده‌ای به نام مفسر بنشینند و دستگاه فکری برای خود اختراع کنند - مانند دستگاه معرفتی جاری - پس از آن به کمک این دستگاه فکری بگویند متشابه را به محکم ارجاع می‌دهیم

■

تفسیر آیه به آیه یعنی این که آیه اول به رب ارجاع شود و از رب به آیه دوم برود. یعنی کسی که آیات را خلق کرده مینا و محور باشد و نه ذهن مفسر و نه دستگاه معرفتی او

نظرشان رسیده است و هر تجدید نظری که روی آن صورت گرفته، منفی‌تر شده است، کسانی هم که شعار تجدید نظر می‌دهند، باید ببینیم چه چیزی به جای آن می‌خواهد بیاید. شعارش را می‌دهیم، آلت دست قرار می‌گیریم و زندگی مان مرتع شیطان می‌شود، تا برخی ببینند و کج‌دلانه قانون را به نفع خود تفسیر و تعبیر کنند.

من هنگامی که پرتوی از قرآن را خواندم دیدم اراده خدا بر این قرار گرفته که شیطان و آدم باشند و شیطان هم سجده کردن را بر نتابد و قسم بخورد که "... فبعتک لا غوینهم اجمعین." (ص: ۸۲)

یعنی من می‌خواهم همه را گمراه کنم. وقتی شیطان و شیطان‌صفتان به دشمنی با انسان قسم می‌خورند، باید این را در معادلات بگنجانیم که ما چنین کاری نمی‌کردیم. دو مقوله ترکیه و شیطان هم برای ما امزی نمادین بود و به روش و راهنمای عمل تبدیل نشده بود.

مسئله دیگر ما، تأویل است. یکی از تضادهای جامعه ما، تضاد شیعه و سنی است که اخیراً هم به آن دامن زده می‌شود و این روزها می‌گویند که ایران را دست کم نگیرید و ما باید هلال شیعه را در برابر بنیادگرایی اهل سنت تقویت کنیم. در این رابطه تلاش زیادی می‌کنند و منطقه را به دام یک قطب‌بندی کاذب می‌اندازند و در صدد فرقه‌بندی‌های کاذب هستند. دست‌کم کاری که ما می‌توانیم بکنیم این است که اختلاف‌های معرفتی میان این دو جریان را حل کنیم. اهل سنت در تفسیر آیه هفتم آل عمران می‌گویند تأویل را فقط خدا می‌داند. مفسران شیعه می‌گویند علاوه بر خدا، ائمه و راسخان هم تأویل را می‌دانند. مرحوم علامه در میان مفسران شیعه استناست و نظرش به اهل سنت نزدیک است. ایشان را به این دلیل در حوزه‌ها تا حدی منزوی کردند. آقای طالقانی در توشه‌گیری از "ما یعلم تأویله الا الله" می‌گوید تأویل را فقط خدا می‌داند، شکی هم در آن نیست. اگر تأویل بازگشت به خداست، در نتیجه خالق است که علم مطلق دارد پدیده‌ها به سمت او برمی‌گردند، وقف کامل هم در اینجا هست. ایشان ادامه می‌دهد "... والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا..."، (آل عمران: ۷) آنها می‌که رسوخ و پایداری در علم واقعی دارند، می‌گویند ما ایمان مجدد آوردیم، همان ایمان نوشونده که تفصیلی، تحقیقی و علمی است. یعنی می‌گویند هم محکم و

هم متشابه از سوی خداست، برخی مفسران در اینجا کل را به کل متشابهات نسبت می دهند، اما ایشان می گوید کل محکم و متشابه از سوی خداست، کسی که این را بگوید یعنی فهمیده است یک اصل در بستر زمان، شکل های مختلفی می گیرد. یعنی این که متوجه شده اراده خدا بر تکامل تدریجی قرار گرفته و اصول دین در بستر زمان می توانند شکل های مختلفی به خود بگیرند. راسخ در علم کسی نیست که یک رشته را به صورت خشک حفظ کند، بلکه آن است که در بستر زمان به کار ببندد. این معنی راهبرد است یا علم استراتژی؛ یعنی کسی که بتواند اصول را در بستر زمان به کار ببندد و تحقق دهد، وگرنه همه می توانند اصول را حفظ کنند، همه می توانند دیالکتیک و یا منطق ارسطو را حفظ کنند، ولی آیا می توانند آن را در بستر زمان به کار ببرند و تحقق بخشند و درگیرنده تحول، تکامل و زمان شوند؟ فهم این مطلب دیدی راهبردی طلب می کند. قرآن این دید راهبردی را به ما ارزانی می دارد، یعنی، راسخ در علم کسی است که بتواند به عنصر زمان در دل اصول جایگاه بدهد. در بیست، سی سال اخیر با مطالعاتی که داشتم، به این نتیجه رسیدم که دانش راهبردی یعنی این که اصل در بستر زمان تحقق یابد و به عبارت دیگر تحقق اصول در بستر زمان و چگونگی مواجه شدن اصول در بستر زمان و بیرون آمدن زمان از دل اصولی که به ظاهر خشک می نماید و آن وجود ندارد مگر در همین کتاب راهنمای عمل.

آقای طالقانی می گوید علم به تأویل متعلق به خداست و خدا خالق آیات است. در نتیجه کسی نمی تواند بگوید من به آیات طبیعت علم دارم، ولی عمل به تأویل غیر از علم به تأویل است. یعنی این که پدیده ها حرکت دارند و ما می توانیم این حرکت را کشف کنیم. اگر محمد بن عبدالله و علی (ع) می توانند تأویل کنند به این دلیل است که در خانه خدا، یعنی علم خدا، رازدهاند و از در واقعی وارد قرآن می شوند. قرآن را خدای نامه می دانند و می پذیرند که خالق قرآن خداست و قرآن مخلوق است و آیات به زبان ما و به صورت الفاظ درآمده اند، در نتیجه ما نباید اسیر لفظ شویم و باید آن را دائم به خداوند ارجاع دهیم. عمل تأویل کار بشر است و به هر نسبتی که در خانه خدا را برزیم و از آن در وارد آن شویم، قدرت تأویل هم خواهیم داشت. هر بشری به هر نسبتی که تقرب به خدا پیدا کند و متعلم به تعلیمات انبیا شود، در بستر این جهان بینی و این متدلوژی می تواند تأویل هم انجام دهد. تأویل، یک عمل است و با علم مطلق به تأویل تفاوت دارد. ما چند نوع تأویل داریم؛ تأویل زبانی که زبغون (کج دلان) بر مبنای منافع فردی و طبقاتی و کشوری خود انجام می دهند. برای نمونه امروزه تمام تأویل های هرمنوتیکی که در امریکا انجام می شود، بر مبنای منافع امریکاست. اصطلاحاً می گویند تأویلی

درست است که جواب بدهد، یعنی منافع امریکارا تأمین کند. در گفت وگویی که ما با آقای بابک احمدی داشتیم، می گفت هر کس بر مبنای خود تأویل می کند و همه مسائل را به مبنای خود برمی گرداند، حال تأویلی درست تر است که جواب بدهد. برای نمونه، من مبنایی دارم و ممکن است مبنای من غلط باشد، اما تأویلی که در قرآن آمده، مبدأ مختصاتی ارائه می دهد که شکی در آن نیست و آن هم خدای خالق است. خدایی که شیطان هم شکی در پذیرش آن ندارد و خالقیت او را می پذیرد.

بستیرستان هم خالقیت خدا را می پذیرند. همه انسان ها خدا جو هستند. این مکتب وفاق، همه را عدالت منشانه خدا جو و دارای هویت می داند و در این نوع حقوق بشر، فرقی بین انسان ها وجود ندارد. ما تأویلی مکتبی هم داریم که انبیا و علی (ع) در نهج البلاغه می کنند. آقای طاهر احمدزاده می گفت، طی ۲۳ سال نزول قرآن بحث بر سر نزول بود که آیا این نزول از سوی خداست یا نه؟ ایرادها بر سر نفس وحی نبود، بلکه بر سر این بود که آیا از سوی خداست یا نه؟ او می گفت در صفین دعوا بر سر تأویل بود، یعنی هم معاویه تنزیل قرآن را از سوی خدا قبول داشت و هم علی (ع). دعوا سر تفسیر آن پس از پیامبر بود، اینجا تأویل مکتبی است. علی (ع) هم تأویل می کرد و آن را به خدا برمی گرداند و اسیر لفظ قرآن نبود. او می گفت قرآن ناطق من هستم و جوهر آیات را می دانم و این که قرآن برای چه نازل شده و به چه طریق راهنمای عمل است. علم مطلق به تأویل مقوله جدایی است.

در آیه می گوید "ما یذکر الا اولوالالباب"، این را متوجه نمی شوند مگر صاحبان خورد و لب که جوهریاب و مغزیاب هستند و پوسته ها را می شکافند تا به مغز برسند. هدف، دستیابی به کنه اشیاست، راستا یکی است که همان خداست، منتها مراتبی دارد، مثل این که همه غواص هستند اما یکی در ۲۰ متری و دیگری در ۳۰ متری عمق دریاست. همه خدا جو هستند، ولی مراتب مختلفی دارند.

نظر آقای طالقانی با علمای شیعه تفاوت خاصی ندارد، یعنی آنها هم می گفتند اگر از در خانه خدا وارد شویم، قابلیت این کار را داریم و تفاوتی ندارد.

آنها می گویند هم خدا علم به تأویل دارد و هم مفسران، "تعلم تأویله". علم به تأویل با عمل به تأویل تفاوت دارد. آقای طالقانی وقف کامل را قبول دارد. او می گوید وقتی که مرحوم علامه و همچنین اهل سنت می گویند درست است، "ما یعلم تأویله الا الله" در اینجا مطلقاً وقف دارد. ایشان با تکیه بر صفات خدا و یک کار گرامری و صرف و نحوی می گوید "والراسخون فی العلم یقولون،" باین منطقی که راسخون فی العلم دارند که "آمنه به کل عند ربنا"

قرآن بهترین قانون است و محمد (ص) بهترین مجری آن است و به خدا اتصال دارد، اما باز گروه های کج دل هستند که این مقوله را بر نمی تابند. یعنی این گونه نیست که بهترین قانون و بهترین مجری با کسانی روبه رو نشود که کج دلی دارند

بعد از دوم خرداد ۱۳۷۶، عبور از قانون، عبور از دین، خاتمی و اصلاحات را مطرح می کردند، بدون این که توجه شود این شعارها در خدمت گروه کج دل و کج اندیشی بود که هیچ قانونی را بر نمی تافتند

کسی که درآمد باد آورده ترانزیت مواد مخدر را در دست دارد، خودش را بالاتر از قانون می داند و اگر خدا و انبیا هم قانونی را تأیید کنند او هم چون شیطان، آن قانون را بر نمی تابد

یعنی هم به محکم و هم به متشابه ایمان داریم و هر دوازده سوره پروردگار است و جدایی ناپذیر هم نیست، با این می توانند تأویل هم نکنند. اما اهل سنت می گویند وقف دارد و آنها نمی توانند تأویل کنند. شیعه می گوید وقف ندارد، وقف کامل نیست. اما آقای طالقانی می گوید وقف، وقف است و علم به تأویل هم صدرصد کار خداست. ما نمی توانیم کار خدا را انجام دهیم، ولی اگر در راستای خدا قرار بگیریم می توانیم چنین کنیم. طالقانی یک روش الهی ارائه می کند که ائمه، اولوالالباب و راسخان در علم هم در آن روش قرار می گیرند.

به نظر می رسد شما این گونه عنوان می کنید که بحث محکم و متشابه قرآن بیانگر قبض و بسط در قرآن است و قرآن به لحاظ داشتن متشابهات می تواند در هر زمان، قدرت بیان و طرح شدن داشته باشد، اما اگر ذهن را حالت بدیهیم و قرآن را ثابت بگیریم ایجاد مشکل می کند. گویا به نظر شما متشابهات این نقش را دارند که باعث می شوند قرآن، ضمن این که مربوط به یک عصر است، مناسب برای همه اعصار نیز باشد. شما می گوید این دینامیزم و قبض و بسط از درون خود قرآن است؟ باید در هر زمان کسانی باشند که از درون قرآن این دینامیزم را بیرون بیاورند که در واقع قدرت تفسیر و توانمندی انسان دخالت می کند؟ شما این نسبت را در هر دوره چگونه می بینید؟

در تکمیل این برداشت، من معتقدم به لحاظ متدلوزیک به آنچه در غدیر رخ داد، توجه خیلی کمی کردیم، غدیر به معنای گودال است. مانند تئاترهای موجود، همه دور تا دور ایستاده بودند و صحنه را می دیدند. به نظر می آید ما شین اسلام در این گودال گیر کرده بود. خاتمیت همین جاست که معنی می دهد: "...الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت

لکم الاسلام دینا... (مائده: ۳) به فراز سوم آیه تاکنون توجه کمی شده است. خداوند می گوید راضی شدم که اسلام برایتان دین راهنمای عمل باشد. در اینجا انسان هایی مانند حضرت علی (ع) پیدا می شوند که بدون اتصال به وحی - به آن معنی مصطلح - می توانند مانند قرآن فکر کنند. اینجا جاست که خداوند به پیامبر (ص) می گوید او را معرفی کن. آیه ابلاغ؛ "یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فمابلغت رسالتک و الله یعصمک عن الناس ان الله لایهدی القوم الکافرین." (مائده: ۶۷) همان گونه که در تفسیرها آمده و مرحوم امام و علمای دیگر هم می گفتند پیامبر کراهت داشتند جوانی چون علی (ع) در دوران عصیبت و شیخوخت، به عنوان صالح ترین انسان معرفی شود که مبادا جنگی داخلی رخ دهد. اما خداوند اصرار دارد معرفی شود. خاتمیت یعنی این که عقلانیت وحی و تفکر قرآنی می تواند در انسانی نهادینه شود. از این پس مسئله امامت مطرح

است. اینها می توانند راه انبیا را ادامه دهند؛ برای نمونه نهج البلاغه ترجمان و تأویلی از قرآن در آن زمان است. در دوران حضرت علی (ع) جنگ صفین ترجمان و تأویل دیگری از قرآن است و همین طور جنگ جمل، جنگ صفین یک متشابهی است که عین محکم و عین قرآن است. صلح امام حسن (ع)، قیام و خطبه های امام حسین (ع)، دعای عرفه و صحیفه سجادیه همه ترجمان و تأویلی از قرآن در بستر زمان است. این بزرگان چیزی بر قرآن نیفزودند، بلکه ترجمان و تأویل قرآن در زمان خود بودند. دینامیزم و سیال بودن قرآن در ادوار مختلف، این گونه بیان می شود.

یکی از مسائل مهمی که برای مجاهدین در سال ۱۳۵۲ مطرح بود این بود که ما انبیایی داشتیم که حامل و عینیت دین بودند و دین یعنی آنها و از سویی آنها هم یعنی دین. در زمان پیامبر اکرم (ص) هم ایشان حامل قرآن و مخاطب وحی بود. در زمان علی (ع) نیز او این گونه بود تا امام یازدهم که به اعتراف دیگران در زمان خود صالح ترین انسان ها بودند. به مدت شش هزار سال دین دارای عینیت و حامل بود. برای نمونه نظریه نبوتن تا ۴۰۰ سال اعتبار داشت، ولی در تحقق و تجربه با نارسایی هایی رو به روشد که نظریه اینشتین آن را کامل کرد. دین همیشه عینیت داشته است. دین، تئوری نبوده که ببینیم در عمل درست است یا غلط. دین، تئوری نیست که قبض و بسط تئوریک داشته باشد. دین در زمانی روی نوح و در دوره ای روی ابراهیم یا موسی و مریم عینیت داشته تا دوران محمد (ص). خطبه های امام حسین (ع) در روز عاشورا عیناً ترجمان قرآن است. این پرسش مطرح بود و اکنون نیز هست که پس از امام یازدهم و در زمان غیبت، عینیت دین چه می شود؟ مجاهدین می گفتند نقش امام زمان در خط مشی چیست؟ همه اینها برای فردی که جان به کف بود و در شهادت شکی نداشت مسئله بود.

این سوال نیاز جوانان و روشنفکرانی بود که زندگی شان را وقف قرآن و سعادت مردم کرده بودند و از سنخ آموزش های حوزوی نبود. آن زمان در حوزه ها اصلاً قرآن تدریس نمی شد. دو، سه سالی است که آموزش قرآن در حوزه ها رسمی شده است.

برای روشن شدن مطلب لازم است توضیح دهیم که علم تئوری دارد و تئوری هم باید در عمل تحقق پیدا کند. اگر به مسئله جدیدی برخورد کردیم که با آن تئوری نمی خورد باید دنبال قاعده کلی تری برویم که هم وضعیت جدید و هم تئوری پیشین را تبیین کند، این راه علم است، راه تجربه و خطاست، اما دین در طول تاریخ عینیت داشته و الگوهای خاص خود را ارائه داده است. وقتی انسان قرآن را می خواند متوجه می شود که ابراهیم عینیت دین بوده است. با تمام هبوطها، انبیا عینیت دین بوده اند. ادامه آن راه هم در غدیر باید دید.

اراده خدا بر تکامل تدریجی قرار گرفته و

اصول دین در بستر زمان می توانند

شکل های مختلفی به خود بگیرند.

راسخ در علم کسی نیست که یک رشته

را به صورت خشک حفظ کند، بلکه آن

است که در بستر زمان به کار ببندد. این

معنی راهبرد است

همه می توانند اصول را حفظ کنند، همه

می توانند دیالکتیک و یا منطق ارسطو

را حفظ کنند، ولی آیا می توانند آن را در

بستر زمان به کار ببرند و تحقق بخشند و

در برگیرنده تحول، تکامل و زمان شوند؟

فهم این مطلب دیدی راهبردی طلب

می کند. قرآن این دید راهبردی را به ما

ارزانی می دارد، یعنی، راسخ در علم

کسی است که بتواند به عنصر زمان در

دل اصول جایگاه بدهد

پیام قرآنی غدیر این است که صالح ترین انسان ها در راستای مبدأ و معاد باید در چرخه حکومت مشارکت داشته باشند نه این که صالح ترین افراد به نام هواداری از غدیر، خانه نشین شوند. پرسش اساسی این است که عینیت دین چیست تا خطای کمتری کنیم و هزینه های اجتماعی کمتری بپردازیم. چرا که در سال ۱۳۵۲ به تضاد بین تکامل و دین، عدم فهم محکمت و متشابهات و نسخ و منسوخ رسیده بودیم.

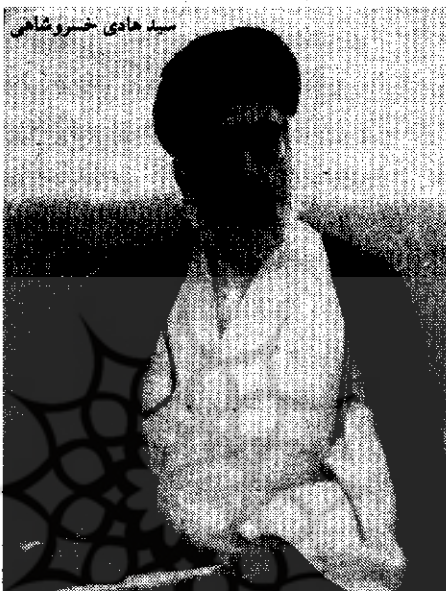
وقتی متشابه به محکم ارجاع داده می شود، آیا همچنان متشابه می ماند یا از حالت متشابه خارج می شود؟

اتفاقاً محکم می شود. راسخان در علم می گویند متشابهات هم محکم هستند و به این متدلوزی مسلح می شوند که حضور محکم را در متشابه ببینند. مثالی در این زمینه می زنم؛ داستان موسی و شعیب، موسی از زمره اولوالالباب و راسخ در علم و مجاهد بود. او از بیابان تیه نزد شعیب می رود، فراری هم بوده و او را تعقیب می کردند. شعیب او را پناه می دهد. با یک برده در دوران برده داری که هیچ چیز ندارد، پناه دادن بزرگترین امتیازی است که به او می دهد. ملاحظه می کنید محکم دین و اصل عدالت در این متشابه موج می زند. بعد می گوید باید قرارداد ببندم. نفس قرارداد بستن با یک برده در دوران بردگی یک تبصره و الغای بردگی بوده است، یعنی باید از صبح تا شام در آن دوران کار می کرده و قرارداد معنایی نداشته است، اصل عدالت محوری نیز در این متشابه

آن زمان موج می زند.

چه ملاکی برای پیوند متشابه و محکم وجود دارد که بینیم واقعا تشابه مرتفع شده یا نه؟ آیا اختلاف نظری در این زمینه هست یا خیر؟ نهاد داوری رفع این اختلافات برعهده کیست؟

ابتدا باید یک متد منسجمی باشد و درون آن تناقض و تبعیض نباشد، ما فعلاً به دنبال این هستیم. متدی که آیت الله طالقانی مطرح می کند، عدم انسجام تفاسیر دیگر را ندارد و افزون بر آن به پرسش هایی رسیده که در آن تفسیرها نیست، یعنی آنها نگفته اند این سوال برای برای پیامبر وجود داشته که حالا که انجیل و تورات کتاب هدایت و نور است، چرا قرآن باید بیاید، این مسئله ربطی به تحریف و احیای انجیل ندارد، یعنی نمی گوید انجیل تحریف شده است. آیه ۳ آل عمران می گوید: "نزل علیک الکتاب بالحق مصدقاً لما بین یدیہ و انزل التورات والانجیل من قبل هدی للناس و انزل الفرقان."



تورات و انجیل "هدی للناس" بوده اند، یعنی کتاب هدایت و نور. در اینجا به قرآن تحریف شده اشاره نمی کند، بلکه به خود تورات و انجیل اشاره می کند. باید دید چه ضرورتی برای نازل شدن قرآن است. به نظر می رسد این پرسش اثباتی - ایجابی پیامبر بوده است. تا آنجا که من می دانم مفسران دیگری به غیر از آیت الله طالقانی به این نیاز توجه نکرده اند.

اگر قرار باشد خود قرآن با قرآن رفع تشابه نشود با چه ملاکی باید رفع تشابه صورت گیرد؟

مرحوم علامه در جلد ۱۰ المیزان وقتی کلید فهم قرآن را مطرح می کند، می گویند باید کلید فهمی داشته باشیم که شکی در آن نباشد. در آنجا می گویند "الف" با "ب" مساوی است و "ب" هم با "ج" مساوی است، در نتیجه "الف" با "ج" مساوی است، مانند قیاس مساوات. من این را به مرحوم علامه جعفری تبریزی نشان دادم. ایشان عربی آن را هم آورد و گفت "همین است که شما می گویند." در عربی هم همین بود. وقتی شما کلید فهمی داشته باشید و در آن شکی نداشته باشید، نیازی به قرآن ندارید. آیه به آیه تفسیر کردن هم یعنی آیه به منطوق و منطوق به آیه. این وسط ملاکی داریم که آیهای را به آیه دیگر ربط دهیم. در حالی که من نمی گویم نباید تفسیر آیه به آیه انجام شود، بلکه آیه مخلوق خداست، ما باید اول آن را به خدایی که خالق آیات است و صفات ذاتی او تأویل کنیم و پس از آن از

موج می زند. آیات آن در قرآن هست، برخی از علمای مامی گفتند قانون کار را باید از همین قرارداد بیرون آورد. بردگی در اسلام وجود دارد و این آیه در همین زمینه است. قانون کار را قانون استیجاری می دانستند، نه این که حق کارگر باشد. شعیب به موسی می گوید از گله و رمه هر چه تولید می شود برای خودت. در آن زمان کدام برده های صاحب تولید بوده و مالک می شده است.

بازاری های خوب وقتی شاگرد می گیرند، او را تربیت می کنند تا استاد شود و مغازه دیگری بزند. برخی هم کاری می کنند که فرد تا انتها شاگرد بماند. بسته به دین و آیینی که دارند رفتار می کنند. من این موضوع را وقتی خودم شاگرد بازار بودم، در بازاری های می دیدم. در آنجا هم شعیب او را تربیت می کند تا از بردگی بیرون بیاید. پس از آن هم دخترش را به عقد او درمی آورد. کدام برده ای می توانسته با دختر پیامبر ازدواج کند؟ تمام اینها حضور یک اصل محکم است که در متشابهات و آیات

عمل تأویل کار بشر است و به هر نسبتی که در خانه خدا را بزنیم و از آن در وارد آن شویم، قدرت تأویل هم خواهیم داشت. هر بشری به هر نسبتی که تقرب به خدا پیدا کند و متعلم به تعلیمات انبیا شود، در بستر این جهان بینی و این متدلوزی می تواند تأویل هم انجام دهد. تأویل، یک عمل است و با علم مطلق به تأویل تفاوت دارد

خاتمیت یعنی این که عقلانیت و حی و تفکر قرآنی می تواند در انسانی نهادینه شود

طریق خدا به آیه دیگری ربط دهیم، به نظر می‌رسد در تفسیر آیه به آیه مصطلح، عامل خدا که خالق قرآن است حذف شده است. خود قرآن و مرحوم طالقانی می‌گوید کل قرآن به دلیل ملفوظ و مکتوب بودن متشابه می‌شود، بنابراین نباید با وجود این که قرآن کلام خداست، بدون تأویل به خدا اسیر لفظ آن شد. باید هر آیه‌ای را به خالقش تأویل کنیم. ترجمه‌ای از مطلب خانم امینه و دود در شماره ۳۸ نشریه چشم‌انداز ایران منتشر شده که تفسیر عدالت محور را مطرح کرده و نقدی بر تفسیر آیه به آیه دارد. اما اگر آیه به خالق آیه ربط داده شود و از آن به آیه دیگر، اشکالی ندارد، ولی اگر آیه اول به کلید فهم ارسطویی ربط داده شود و پس از آن به آیه دیگر، گرچه نفس این امر درست است، اما مکانیزم آن به شکلی است که تحمیل ذهن بر قرآن است.

آیا می‌توان گفت نظر شما این است که در حقیقت خود قرآن روش تعقل را ارائه داده است؟

بله، اصل سخن آقای طالقانی همین است. از نظر ایشان یکی از ظلم‌هایی که به قرآن در تفاسیر شده این است که آیه هفتم و هشتم آل عمران را در محدوده همین دو آیه زندانی کرده‌اند. در حالی که این دو آیه کلید فهم کل قرآن است و باید به کل قرآن تسری داده شود. باز تأکید می‌کنم که امتیاز اصلی انجمن‌های اسلامی هم که بعدها به جریان مجاهدین تبدیل شدند این بود که نخست قرآن مدار بودند. دیگر این که در قرآن آیات و احکام اجتماعی مدنظر بود مانند جهاد، سازماندهی، تعقل و اقتصاد و دیگر این که آقای طالقانی هم یک تفسیر روش مند ارائه داد.

نیاز آنها این بود که نشان دهند قرآن کتاب روش است، پس چرا ما نمی‌توانیم یک روش از این قرآن بیرون بیاوریم؟ مرحوم علامه می‌گوید ۲۵۰ آیه در مورد تدبیر و تعقل در قرآن است، ولی روش تعقل در قرآن نیست. مجاهدین هم همین روش علامه را طی کردند، در "راه انبیا- راه بشر" هم آمده است. خود حنیف‌نژاد می‌گفت این همه آیه برای تعقل هست، اما روش تعقل در خود قرآن نیست. در تداوم این مسیر ما به این رسیدیم که این گونه نمی‌شود. وقتی کلید فهمی بیرون از قرآن داریم و وارد قرآن می‌شویم، قرآن چیزی به آن اضافه نمی‌کند، جز آن که ذهن را خود به قرآن تحمیل می‌کنیم. باید دید کلید فهم قرآن چیست؟

منطق ارسطویی یک منطق شناخته شده است. اگر شما ادعا کنید که از قرآن هم یک روش شناخت خاص خود را می‌توانیم استخراج کنیم و به عنوان متد ارائه

دهیم، در هر صورت این متد هنوز ناشناخته است. ممکن است بگوئیم ما باید این چنین بکنیم، ولی طبیعی است تا زمانی که متد دیگری جایگزین آن نکرده‌ایم، نمی‌توانیم آن متد را حذف کنیم. در هر صورت در خلأ نمی‌توان قدم برداشت.

ابتدا گفتیم این یک طرح مسئله است. کل قرآن هم مهجور است. این نهضتی است و این برداشت از قرآن بیشتر مهجور است. ادعایی نیست که این روش بتواند به سرعت جاری شود. باید روی آن کار و نقد شود. من حرف شمارا می‌پذیرم. اما به یاد داشته باشیم تمام بحران‌هایی که در این ۲۷ سال بر سر اسلام آمد، همگی ناشی از همین برداشت‌های غلط از قرآن است که به فرض "من" محور می‌شوم و خدا را ثابت می‌کنم که چنین خدایی مخلوق است. کل هرم برعکس می‌شود. اگر ما می‌گفتیم این قرآن خدای نامه است و قرآن را خدا خلق کرده و تسلیم می‌شدیم، وضعیت به گونه دیگری می‌شد و این خود محور ی‌ها شکل نمی‌گرفت. در حالی که یک انتقاد و یک اظهار نظر ساده، دادگاه در پی دارد.

نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که اگر ما در این روش قرآنی و پارادایم درون دینی که امتیازات زیادی نسبت به پارادایم بیرون دینی دارد دقیق و بی‌گیر نشویم، باز این برداشت‌های کج دلا نه ادامه پیدا می‌کند. کسانی که می‌خواهند صلاحیت‌ها را تأیید کنند، صلاحیت قرآنی نداشته باشند و قرآن آموزش رسمی آنها نباشد؟ حتی مرحوم امام هم گفتند "اجتهاد مصطلح، کافی نیست." آنها یک مقوله "من دون الله" را به عنوان مبنای دیدگاه خود گرفته‌اند. باید دید این اولیات ارسطویی از کجای قرآن استخراج می‌شود. اگر این طور است چه ضرورتی وجود داشت که قرآن بیاید؟

در حالی که پیامبر در اوج صداقت مدیون یک سرباز هم می‌شده است. اشاره‌ای نکرده که چیزهایی که می‌گوید را پیش از ایشان، ارسطو هم گفته است. یک نابینا که می‌آید، ایشان می‌گوید خدایش رحمت کند که موجب رشد من شد، یعنی همواره ذکر می‌کرده است. با زنی که در سوره مجادله موجب رشد پیامبر شد. اگر پیامبر از جایی مثل ارسطو گرفته بود باید ذکر می‌کرده که این با اصل صداقت ویژه پیامبر سازگاری ندارد.

یکی از مباحثی که مطرح کردید عنصر زمان و بر زمان سوار شدن بود. رویکردی متفاوت هم نسبت به زمان در متن دین وجود دارد که پیامبر چون در آن عصر می‌زیسته ناچار بوده در فرهنگ زمان خود باقی بماند. یعنی من الان از الفاظی استفاده می‌کنم که مردم بفهمند. مثلاً واژه‌هایی مثل

نهج البلاغه ترجمان و تأویلی از قرآن در آن زمان است. در دوران حضرت علی (ع) جنگ صفین ترجمان و تأویل دیگری از قرآن است و همین‌طور جنگ جمل. جنگ صفین یک متشابهی است که عین محکم و عین قرآن است. صلح امام حسن (ع)، قیام و خطبه‌های امام حسین (ع)، دعای عرفه و صحیفه سجاده همه ترجمان و تأویلی از قرآن در بستر زمان است. این بزرگان چیزی بر قرآن نیفزودند، بلکه ترجمان و تأویل قرآن در زمان خود بودند. دینامیزم و سیال بودن قرآن در ادوار مختلف، این‌گونه بیان می‌شود

دین همیشه عینیت داشته است. دین، تئوری نبوده که ببینیم در عمل درست است یا غلط. دین، تئوری نیست که قبض و بسط تئوریک داشته باشد. دین در زمانی روی نوح و در دوره‌ای روی ابراهیم یا موسی و مریم عینیت داشته تا دوران محمد (ص). خطبه‌های امام حسین (ع) در روز عاشورا عیناً ترجمان قرآن است

شیطان و جن و بهشت و جهنم به اسطوره‌های زمان باستان برمی‌گردد و در حال حاضر موضوعیتی ندارد. می‌خواستیم ببینیم این چه نسبتی با بحث محکم و متشابه دارد؟

در سوره یوسف و چند جای دیگر هست که "انا انزلناه قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون". ما قرآن را به زبان عربی نازل کردیم، ای پیامبر، ای مردم آن را بگیرید و تعقل کنید. یعنی در بحث‌های صرف و نحوی نروید و به زبان خودتان و قوم‌تان مستقیم پیام را بگیرید، این صریح است. آقای طالقانی با نگاهی تأویلی می‌گوید اسیر لفظ نشوید. این لفظ را به خدای خالق این قرآن ارجاع دهید. بنابراین اگر قرآن به زبان عربی برای بهتر هدایت شدن آنان آمده، اما می‌گوید اسیر لفظ هم نباید بشوید. اگر کلمه‌ای به کار برده شده که آن عرب بتواند با جان خود آن را حس کند، با وجود این نباید اسیر لفظ شد. باید به خدایی که در آن شکی نیست و خالق آیات می‌باشد، ارجاع داده شود. به نظر من این مشکلی ایجاد نمی‌کند.

آیا واژه "اسیر لفظ نشدن" موجب نمی‌شود پیام قرآن سر از نا کجا آباد در آورد؟

اگر اسیر لفظ شویم و به خدا ارجاع ندهیم، بله، این گونه می‌شود. چه محکم و چه متشابه قرآن از جنس زبان و فرهنگ است و در قالب کلمات و الفاظ و راهی هم جز این نیست. آیا زبان و آیه خود خداست یا مخلوق خدا؟ قرآن هم مخلوق خداست. در قرآن هم داریم که "... وابتغوا الله وابتغوا الیه الوسیله..." (مائده: ۳۵) خود قرآن را وسیله‌ای بگیرید برای این که به

صفات خدا برسید. بنابراین هر پدیده‌ای را باید به خدا ارجاع داد. چرا که "انا لله وانا الیه راجعون". ما از خداییم و به سمت او رجوع می‌کنیم. یعنی باید هر پدیده‌ای را مخلوق خدا و در این راستا دید. وقتی مخلوق را ببینیم اگر بخواهیم به عمق آن پی ببریم باید خدا را وارد معادلات کنیم، ولی اشکال در اینجاست که در آموزش‌های جاری، خدا مخلوق است و ما خدا را وارد معادلات نمی‌کنیم.

لطفاً در رابطه با قرآن ملفوظ و مکتوب توضیح بیشتری بدهید.

این که قرآن گفته "الله نزل احسن الحدیث کتاباً متشابهاً"، (زمر: ۲۳) یعنی کل قرآن متشابه بوده، بدین معناکه تمامی قرآن ملفوظ و مکتوب است. همه مفسران این را مطرح کرده‌اند. اما آقای طالقانی رسماً می‌گوید اسیر لفظ نشوید، یعنی بداند خالق این لفظ، ذهن نیست، خالق آن خداست و باید به آن ارجاع دهید. برای نمونه، این لفظ متعلق به ایران نیست که آن را به ناسیونالیسم ایران ارجاع دهیم.

یا مخلوق مکه و مدینه نیست که به قریش نسبت دهند. "فالیعبدا رب هذا البیت" (قریش: ۳) می‌گوید اگر قریش می‌خواهند الفت پیدا کنند، در سردی زمستان و گرمای تابستان، بهتر است که به خدای این بیت توجه کنند نه خود بیت که نماد ناسیونالیسم عرب است.

ما بالاتر از مقام ابراهیم و مکه که نداریم. درست است یک میلیارد مسلمان در آنجا طواف می‌کنند، اما باید به خدای آن توجه کرد. این همان "فالیعبدا رب هذا البیت" است، یعنی باید بنده رب آن خانه بوده نه بنده سران قریش. **یعنی منظور شما این است که در حد لفظ نمانیم. یعنی لفظ را با**

تمام و یزگی هایش بپذیریم، اما جهت راگم نکنیم. منظورم از معنای اسیر لفظ نشدن این است که اول لفظ را بپذیریم، ولی در همان حد نمانیم. در حقیقت در عین پذیرش و احترام به لفظ که کلام خداست، باید عمق آن را هم فهمید.

من با یکی از شاگردان علامه صحبت می‌کردم، به او گفتم مادر زندان به این رسیدیم که این آیه "ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لا ولی الا للاباب." (آل عمران: ۱۹۰) تأکیدی دارد روی آیه بودن پدیده‌ها. او گفت مرحوم علامه هم در یکی از تعبیرات خود روی همین معنا تأکید کرد. برخی می‌گویند از این آیه استقرای بیرون می‌آید، یعنی به پدیده‌ها برویم و از آنها استفراکتیم در حالی که جوهر این آیه، همان آیه بودن پدیده‌هاست که مخلوق خدا هستند. شیء، اصالت ندارد.

یعنی ما هر پدیده‌ای را آیه ببینیم و آن را مخلوق خدا بدانیم، اگر بدانیم آن را بشناسیم در رابطه با خداست که آن را می‌توانیم خوب بشناسیم.

طبیعت، مخلوق خداوند است. اما انسان به خودش اجازه می‌دهد در طبیعت دخل و تصرف کند. خداوند، طبیعت را برای انسان آفریده است.

قرآن هم مخلوق خداوند است و آن را برای این که در خدمت انسان باشد، آفریده است، نه این که انسان در خدمت قرآن باشد. تفسیرهایی هم که صورت می‌گیرد، مختلف است. به هر حال هر کس هم که این تفسیرها را انجام می‌دهد، به نوعی آن را برای رفاه و آسایش انسان می‌خواهد. از این رو امکان دخل و تصرف توسط انسان در آیات قرآن را باید بپذیریم.

ما حتی در طبیعت هم نمی‌توانیم دخل و تصرف کنیم، مگر برای یک کار بالاتری. شما می‌دانید اگر زمین را سوراخ کنید یا پوست درخت را چاقو بزیند، دبه دارد، مگر این که سوراخ کردن زمین برای آبیاری باشد یا برای یافتن



بهرام آیار

امتیاز اصلی انجمن‌های اسلامی هم که بعدها به جریان مجاهدین تبدیل شدند این بود که نخست قرآن مدار بودند. دیگر این که در قرآن آیات و احکام اجتماعی مدنظر بود مانند جهاد، سازماندهی، تعقل و اقتصاد و دیگر این که آقای طالقانی هم یک تفسیر روش‌مند ارائه داد

وقتی کلید فهمی بیرون از قرآن داریم و وارد قرآن می‌شویم، قرآن چیزی به آن اضافه نمی‌کند، جز آن که ذهن را خود به قرآن تحمیل می‌کنیم

نفی که برای بشریت مفید است. باید برای آن هدف بالاتری وجود داشته باشد. برای نمونه شهید مطهری در مورد روح بانی احکام می گویند، خون که زمانی نجس بوده و معامله اش هم حرام، اما برای نجات انسانی که در بیمارستان است و خونریزی می کند، این خون، نجس نیست و معامله اش نیز حلال است.

یا مرحوم آیت الله آذری قمی گفت الاغ در صدر اسلام وسیله حمل و نقل بود و گوشت آن مکروه دانسته شد. در حالی که الان وسیله حمل و نقل چیز دیگری است و گوشت الاغ حلال است. در روح بانی احکام، اولویت بندی مطرح است. در مورد تحریم شراب هم با سه نوع آیه در قرآن رو به روییم؛ حال باید پرسید به آیه اول مراجعه کنیم یا دوم یا سوم. باید به هر سه مراجعه کنیم. بحث ما این است که آن اولی یا دومی از کاربرد نمی افتد و سومی هم راهنمای عمل است. بدون آن که آن دو از کاربرد بیفتند. بحثی که در محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ هست، این است.

آیا همان طور که در طبیعت می توانیم تغییر بدهیم، در آیات هم می توان دخل و تصرف کرد؟

بحث ما این است که اتفاقاً آن تردیدی که از ابتدای آن اشاره کردیم، از میان برود. تردید این بوده که یک جوان که باکل قرآن رو به رو می شود، می گوید ۷۰ درصد متشابه است و محکومات هم این گونه است، ناسخ و منسوخ هم معلوم نیست. ما می خواهیم بگوییم کل آیات متشابه و آیات منسوخ کاربرد دارد و کل قرآن راهنمای عمل است. این موجب می شود ایمان ما به تکتک آیات قرآن بیشتر شود. یک نمونه آن، مراحل تحریم شراب یا تحریم نزول خواری و با لغای بردگی است.

شما اشاره کردید علامه می گویند باید به ۷۰ درصد آیات که متشابه است، ایمان داشته باشیم.

البته این ۷۰ درصد را آقای لاهوتی می گفت، ولی مرحوم علامه می گویند باید به آیات متشابه ایمان داشت، ولی عمل نکرد، مگر آن را به محکم ارجاع دهیم که بر سر تعریف محکم اختلافات جدی وجود دارد.

روایت داریم از امام صادق (ع) که فردی از ایشان در این مورد می پرسد و ایشان در پاسخ می گویند باید به آیات متشابه ایمان داشته باشید. به نظر می رسد مخاطبان متفاوت هستند. به هر صورت آیات متشابه حالات رمزگونه ای دارد و از سطح فهم عوام بالاتر است و عده ای متوجه نمی شوند. وقتی متوجه نمی شوند نباید رد کنند و باید به آن ایمان داشته باشند.

این در هنگامی است که آیات متشابه را رمزگونه و غیر قابل دسترس بگیریم.

منظور غیر قابل دسترس نیست، فهم آن مدنظر است. رمزگونه گی رابه این اعتبار می گویم که باید یکسری کار روی آن انجام داد.

طالقانی روشی را ارائه می دهد که فهم آن را هم آسان می کند، یعنی عنصر زمان را در دل متداولی می آورد و به زمان در دل مکتب جایگاه می دهد. در نتیجه جزو کارهای روزمره می آید. متشابهات را ساخت و پیچیده وانمود کرده و آن را چند بعدی و نمادین نشان می دهند. در حالی که باروش آیت الله طالقانی از این حالات خارج شده و راهنمای عمل می شوند.

پس شما با این روایت ها چه می کنید که می گویند به متشابهات ایمان داشته باشید؟

ما به آن هم ایمان داریم و هم عمل می کنیم. باید هم به متشابه ایمان آورد و هم به آن عمل کرد که مشمول آیه "لم تقولون" نشویم که چرا ایمان می آورید و عمل نمی کنید. واقعاً فکر کنید به جوانی که مکاتب مختلف را خوانده و مدرک دانشگاهی دارد بگویند به یکسری آیات این کتاب ایمان بیاور، اما به آن عمل نکن. این همان چیزی بود که در برابر ما بود. مکتوب هم بود و در تفسیرها هم آمده است. جریان سال ۱۳۵۲ که حل نشد، پس از آن ادامه پیدا کرد و پس از انقلاب نیز خیلی از روشنفکران، دین را در حیات خلوت می برند و به عنوان امر خصوصی در نظر می گیرند. در این حالت وقتی انسان بخواهد دنبال روشی باشد که الزاماً هم باید باشد. یا لیبرال می شود یا لائیک و یا سکولار و یا مارکسیست. برای نمونه، روزه گارودی که معاون دبیرکل حزب کمونیست فرانسه بود، مسلمان شده است و می گوید پیامبر (ص) در قلب من است، ولی وقتی من بخواهم در مسائل اجتماعی و اقتصادی کار کنم، مارکسیسم را قبول دارم. یعنی مارکسیسم به عنوان روش و پیامبر به عنوان ارزش. چرا که می گوید برای کار اجتماعی تحلیل نیاز دارد و قرآن آن را ندارد. دید او نسبت به قرآن حیات خلوتی است.

ما در خانه تیمی بودیم، در تابستان ۱۳۵۳، در اواخر بهرام نماز هم نمی خواند، سیمین صالحی به او گفت، برادر این راه که می روی خیلی خطرناک است. منظورش پذیرش مارکسیسم از سوی آنها بود. سیمین می گفت دین در جامعه ما خیلی قوی است. بهرام گفت خواهر فکر می کنی من نمی دانم که دین قوی است؟ دین رو بنای فرهنگی است و زیر بنای استدلالی و روشی ندارد.

انحرافی که رخ داد این بود که دین را رو بنای فرهنگی می دانستند که روش و استدلال هم نداشت. حالا در جمهوری اسلامی این مسئله از تربیون های رسمی گفته می شود. یکی از وزیران قبلی که پیش از این با مجاهدین بود، می گفت آن موقع مجاهدین به این رسیدند که مجموعه سنت های جاری کشش پذیر نبوده و نمی تواند جواب گوی مسائل مستحدثه باشد و رسماً هم اعلام کردند. حالا نظام جمهوری اسلامی هم به همین امر رسیده، ولی اشکالش این است که اعلام نمی کنند آموزش های جاری کشش ندارد، در عوض باب تشخیص مصلحت را باز کرده و برای آن هم ملاکی ارائه نمی دهند.

پی نوشت ها:

۱- در آن فضا یکی از دلایل غرور تشکیلاتی، همین تأییدات زیادی بوده می شد.

۲- نزل علیک الكتاب بالحق مصدقاً لما بین یدی و انزل التورات والانجیل من قبل هدی للناس و انزل الفرقان... این کتاب را در حالی که مویذ آنچه [از کتاب های آسمانی] پیش از خود می باشد، بحق [و بخت ریخ] بر تو نازل کرد و تورات و انجیل را... پیش از آن برای رهنمود مردم فرو فرستاد و فرقان [= جداکننده حق از باطل] را نازل کرد.

۳- و مصدقاً لما بین یدی من التورات و لاجل لکم بعض الذی حرم علیکم و جنتکم بایه من ربکم فاتقوا الله و اطیعون. و [می گوید: "آمدم تا] تورات را که پیش از من [نازل شده] است تصدیق کننده باشم و تا چاره ای از آنچه را که بر شما حرام گردیده، برای شما حلال کنم و از جانب پروردگارتان برای شما نشانه ای آورده ام. پس، از خدا پروا دارید و مرا اطاعت کنید.